

بقلم : آقای علی اکبر نشید

## تاریخ تشیع در ایران

- ۶ -

پس از ابراهیم (۱) قبلا ابو عباس مشهور بسفاح و سپس منصور دوانقی هریک خود را خلیفه میدانستند =

قحطبه سردار نامی ابو مسلم عمل حکومت را از اقطار ایران رانده و وارد عراق گردید و کوفه را بزفتح کرد در این موقع ابوسلمه که بنام وزیر آل محمد بسرداران ابو مسلم دستور میداد خواست از موقع استفاده کرده و خلافت را بحضرت امام جعفر الصادق (ع) واگذارد ولی آنحضرت چنین خلافتی را که باقتل عام مردم تهیه شده باشد لایق و سزاوار همان تبلیغ کنندگان آن دانست و بالاخره بدون اجازه و تصویب ابوسلمه احمد سفاح مکنی بابو عباس سرداران لشکر فاتح معرفی و بخلافت پذیرفته شد . سفاح بواسطه خدمات زیاد ابوسلمه در راه قلع و قمع بنی امیه با اینککه میدانست قلبش در کرم محبت خاواده علویان است باز متعرض او نشد و در شغل وزارت خود نگاهش داشت و باتدبیر همین ابوسلمه بود که یکمرتبه باقیمانده خانواده امویان قتل عام و تاملتی نام و نشان از آنان باقی نماند .

### قتل عام امویان

پس از شکست مروان حمار و متواری شدن لشکرا و بنی امیه در اقطار کشور های اسلامی متفرق شده و شروع بدسیسه و اخلاص کردند چه آنان در حدود هشتاد سال از پستان خلافت و امارت سیراب شده بودند و کسانی بودند که بتوانند از زور و قلدری و استفاده از بیت المال براحتی دست بکشند .

و این ترتیب مانع نضج گرفتن حکومت عباسی بود لذا ابوسلمه و سفاح نقشه

کشیده و نامه هایی دایر بر استمالت آنان نوشته و با وعده های خوب آنانرا امیدوار کرده دور کوفه جمع نمودند .

ابو عباس سفاح بتمام بزرگان بنی امیه بدین طرز نامه نوشت که بنی عباس و بنی امیه و بنی هاشم از یک سلسله و نژاد هستند آنچه مسلم است حکومت اسلامی از بین آنان خارج نخواهد شد و اینکه در تعارض بایکدیگر افراط و تفریط هایی بین آنان واقع شده مانع صلح و قاطع قرابت نشده و باز یکدیگر را بدیگران نمی فروشند باید هر چه زودتر دور هم گرد آمده و از خوان خلافت مشترکاً بهره مند شوند نهایت خلیفه که تابعال اموی بوده اینک عباسی خواهد بود . رؤسای بنی امیه با استثنای عبدالرحمن بن ولید بن هشام که باندلس فرار کرده و در آنجا تاقه شه حکومت جدیدی را طرح کرده بود از بلاد مختلفه کشورهای اسلامی خاطر جمع شده و یک یک در کوفه جمع شدند . مقارن همین حال سدیف غلام ابراهیم امام که شاهد چگونگی قتل ابراهیم بدست مروانیان بوده و از دست آنان فرار کرده و در حدود شام مخفی و متواری بود خود را بکوفه رسانید و در دستگاه خلافت مقرب گردید .

این سدیف شخصی مطلع بانساب و تاریخ و زبانی فصیح و اطلاعاتی وسیع از مظالم بنی امیه نسبت به خاندان علویان و عباسیان داشت و خودش نیز از آنان صدمه زیاد دیده بود - پیداشدن سدیف در دستگاه خلافت رؤساء و اعیان بنی امیه را که در مرکز خلافت جمع شده بودند مضطرب کرد و از چمن مخفیانه ای تشکیل و چنین تصمیم گرفتند که بواسطه وجود سدیف در دربار خلیفه که آنان را همه روزه مورد اهانت قرار میدهد در خطر هستند خوب است با اجازه سفاح متفرق شده و بشهر های دیگر بروند - چون قبل از آمدن سدیف به موجب دستور ابوسلمه وزیر بحدی در باریان تازه کار خلافت نسبت بامویان احترام میکردند که بکلی سابقه عناد در بین بنی امیه و بنی عباس فراموش شده بود - ولی در جواب خلیفه وعده داد که از حرکات ناهنجار سدیف نسبت به آنان جلوگیری نماید احمد سفاح و ابوسلمه بسدیف بطور مخفی دستور

دادند که از توهین بامویان موقتاً خودداری نماید و بظاهر هم قدری با او خشونت کردند امویان تحقیق شده و روز بروز جمعیت آنان در دربار عباسی بیشتر شد. تا اینکه ابوسلمه موقع را مقتضی دید که یکباره مدعیان احتمالی خاندان عباسی را ریشه کن نماید. تشکیل مجلس رسمی:

برای این منظور يك بار عامی ترتیب داده شد که قرار بود خانواده‌های بنی-هاشم و بنی عباس و بنی امیه در آن پذیرائی و برای اولین بار عطایای آنان از طرف خلافت مقرر و اعطاء شود. ولی بعد از تشکیل مجلس احدی غیر از بنی امیه حاضر نشد و يك عده از غلامان ترك و شجاع را در کمینگاه گذارده و دستور دادند وقتی که خلیفه احمد سفاک عمامه خود را بر زمین زد از کمینگاه خارج شده و تمام امویان را از دم تیغ آبدار بگذرانند. در صدر مجلس تختی برای خلیفه گذاردند و یکی از غلامان حاضرین را اعلام میگرد که بیایند و عطایای خود را دریافت دارند. قبلاً از بزرگان بنی هاشم شروع و عده‌ای از آنان را نام بردند. که هیچکس حاضر نبودند و سدید سرگذشت آنانرا از شهادت یاقوت جواب میداد سپس به بنی عباس شروع شد و نام یکی از اقرباء پدر و با برادر خلیفه برده شد سدید ترتیب قتل او را بدست مروانیان که حالیه در مجلس خلیفه حضور دارند بعرض رسانید و بعدی در بیان عقوبات نسبت بمقتول نکات و فصاحت بکار برد که احمد بی‌طاقت شده و عمامه خود را بر زمین زد و پیراهن بر تن دریده و شروع بگریه نمود. در این حال در بهای دارالخلافه بسته و کمینگاه ها گشوده شد و جوانان مسلح ترك تمام بنی امیه بدون سلاح را با طرز فجیعی بقتل رسانیده و زمین حکومت عباسی را برای پانصد سال صاف و هموار نمودند و از غرائب آن است که بعدها خلفاء بنی عباس میگفتند که این قتل عام برای خوش آمد بنی هاشم بعمل آمده است.

چرا احمد را سفاک می گویند:

گویند در ایجاد حکومت و خلافت عباسی عده زیادی از مردم را بقتل رسانیدند

و اولین خلیفه هم احمد بود لذا این سفاکی را که در بلاد ایران و عراق بعمل آمد باونسبت داده و به سفاح یعنی بیبک از خون نریز نامیده شد و حال آنکه احمد سفاح شخص خونخوار و شروری نبوده و در دو سال و نیم زمان خلافت خود نسبت به اهل بیت طهارت و شیعیان آنان منتهی درجه مهربانی را داشت و همیشه آنان را بر خود مقدم میداشت قتل خاندان اموی که مدت هشتاد سال بر نفوس و اعراض و اروامیس مسلمین مسلط بوده و بر هیچکس رحم نمیکردند و همچنین بر هم زدن قبور خلفاء اموی که در زمان همین احمد سفاح (مشهور بابو عباس) بعمل آمد آن روز مطلوب عموم مسلمین بود .

بعد از فوت احمد سفاح و جلوس منصور دو آنقی اوضاع دگرگون شد ابو سلمه وزیر آل محمد بجرم اینکه میخواسته خلافت را در خاندان علوی مقرر نماید بقتل رسید و ابو مسلم که مؤسس خلافت عباسی بوده و چندان اعتنالی بمنصور نداشت بدست منصور بطور اغفال کشته شد و سلطنت عباسی باوج اقتدار رسید حال نوبت بنی هاشم است . زیرا ۲۰ سال است که امامین هم امین باقرین زمین را برای فعالیت ترویج مذهب امامیه مساعد دیده و بدون دقیقه ای غفلت مشغول کار شده اند و محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن (الامام حسن) (ع) در کوفه و بصره متوقف و تسلیم خلافت عباسی نیستند و باصلاح تاحدی آزادی حکم فرماست و بقلدری و زور گوئی دست زده نشده است .  
تدوین و تالیف کتب شیعه :

عصر زرین و مشعشع برای شیعه امامیه همین ۲۰ سال است که ده سال آخر بنی امیه و ده سال اول بنی عباس باشد در این مدت تمام قواعد فراموش شده اسلام که در مدت هشتاد سال حکومت اموی تعطیل شده بود تجدید گردید ، و مجالس درس و تألیف و تصنیف اخبار و آثار اسلامی از طریق نقل و روایت حضرت امیر و قاطمه و امامین امام بن حسن و حسین و امام زین العابدین به بیان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عایم السلام منتهی درجه تشریح و تدوین گردید ، کسانی که از محضر مقدس این دو امام هم استفاده کرده عده کثیری بودند که از اقطار اسلامی آمده و کتب تألیفیه آنان در عالم اسلام اشتهار یافت که مجموعه این اخبار را کتب استبصار و من لا یحضره الفقیه و

تهذیب، و کافی حکایت دارد.  
توجه منصور به مذهب

منصور عباسی که تامدنی مزاحمتی با امام جعفر صادق (ع) نداشت بلکه ظاهراً احترامات زیادی هم از آن حضرت می نموده زیرا آنجناب به پسران عبدالله بن حسن بن الحسن السبط علیه السلام فرموده بوده که بیهوده خود را بکشتن ندهید که نه خلافت بشما میرسد و نه شمارا در خلافت حقی است این عبدالله در پسر داشت بنام محمد و ابراهیم که محمد شباهت تامی به حضرت رسول داشت و در بین مسلمانان اندوره بصاحب نفس زکیه معروف شده بود، کلیه بنی عباس و بنی هاشم باستثنای حضرت امام جعفر صادق در اواخر دوره اموی مجرمانه با او بیعت کرده بودند و خود منصور خلیفه دوم عباسی هم از آنجمله است که در بیعت محمد بود و برای تکمیل امر محمد مجلسی تنظیم کرده بودند که حضرت صادق را هم به بیعت او وادارند، ولی حضرت امام جعفر صادق از بیعت خود داری و بمحمد توصیه کرد که گرد این افکار نگرود، زیرا خلافت واقعی الهی باید در خاندان حضرت امام حسین سیر نماید نه اولاد امام حسن و خلافت ظاهری که عبارت از حکومت و امارت باشد از خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل خواهد شد و منصور را بادست نشان داده و فرمودند که این شخص متصدی حکومت خواهد شد. عبدالله عصبانی شده در جواب تعرض سختی بآن حضرت نموده و گفت بخل و حسد تو را به تلفیق این کلمات واداشته و بیهوده از غیب خیر میدهی - حضرت در کمال وقار و احترام فرمود پسر هم گرامم اگر خلافت باید بواسطه قرابت با حضرت رسول ص بر محمد پسر تو قرار گیرد چرا نباید بخودت برسد تو که به حضرت رسول نزدیک تر از پسر هستی بیهوده این جوانان را فرور نکرده و بکشتن ندهید که امارت بنی امیه بر بنی عباس قرار خواهد گرفت و از مجلس خارج گردید. منصور که تمام این جریان را خود شاهد بود قطع حاصل کرد که خلافت با او میرسد چنانکه صدق گفتار حضرت پس از چندی ثابت گردید و محمد و ابراهیم هر دو بدست منصور کشته شدند و عبدالله در زندان منصور بدرود حیات کرد